



داکتر اسدالله شعور

پیر زنی از تبار پیشازان بی بی سنگی



در دو شماره‌ی گذشته‌ی آشیان با باب‌ه سنگی های دو گانه آشنا شدید که در موسیقی محلی و خانقاهی سده‌ی بیستم کشور مقامی بس ارجمند و والا داشتند. چون در همین برهه‌ی زمانی در تاریخ کشور خود بی بی سنگی ای هم داریم که به پاس مقام ادبی و اجتماعی اش در کابل لیسه‌های را به نام نامی اش مسما کرده اند و امروز یک منطقه‌ی بزرگ خیرخانه‌ی کابل به نام حوزه‌ی همان لیسه‌ی دخترانه یاد می‌گردد.

این مطلب به صورت عاجل اسم لیسه‌ی مریم را در ذهن خواننده‌ی عزیز تداعی می‌کند که کاملاً بجا و درست است. مریم معروف به بی بی سنگی و بی بی سیده یکی از بزرگ زنان سخنور کشور در نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم میلادی است که در آن عصر نیمه تاریک نه تنها مشعل ادبیات عرفانی را به دست گرفت بلکه در مبارزات استقلال طلبانه‌ی جوانان میهن پرست کشور نیز شرکت جسته و شاه استقلال بخش - امان الله غازی - را در نخستین دقیق جلوسش بر اریکه سلطنت افغانستان تشویق به تحصیل استقلال سیاسی کشور نمود.

می گویند در آن هنگامی که در پی ترور امیر حبیب‌الله ملقب به سراج‌الملة والدین در حوت سال ۱۲۹۸ شمسی (فبروری ۱۹۱۹ م)، امان الله غازی پسر سوم او بر اریکه‌ی پادشاهی جلوس کرد؛ اهل دربار برای ابراز تهنیت به حضور او شتافتند. بی بی سنگی که سمت معلمی شاهدخت های متعدد و دختران جوان ارگ کابل را به عهده داشت؛ نیز به حضور شاه جدید که روابط همفکری و ترقیخواهی مشترکی با او داشت؛ شتافته و در هنگامیکه به او مراتب تبریکی خود را ابراز می‌کرد، یکتن از حاضرین در جریان سخنان او مداخله کرده به شوخی گفت: بی بی! شما که الحمدلله شاعر هستین باید شعری در مدح اعلیحضرت پادشاه جدید می‌سرودید که مردم به قدرت طبع تان ملتفت می‌گردیدند. وی در جواب گفت: من همیشه شاعر هجوسرا بوده ام نه

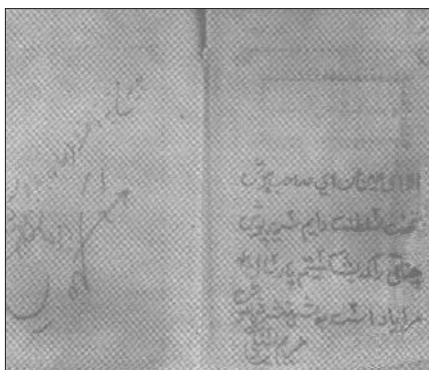
مداح! ولی از کوتی باغچه‌ی ارگ مبارکه که به اینسو می‌آدم، ترانه‌ای برای اهل معارف در ذهنم می‌گشت که آن را به حضور پادشاه جوانبخت تقدیم می‌کنم و بعد رو به امان الله خان نموده گفت: «این سرود است که اکنون شاگردانم و سایر دختران شهر کابل باید برای شما بخوانند و آرزومندم همانطوریکه پیش از پادشاهی تان آرزوی آزادی و استقلال کشور را در دل می‌پرورانیدید، اکنون که خداوند فرصت را به شما میسر ساخته، عملاً" در جهت تحصیل آن قدم بردارید» و بعد این تصنیف را فی البدیئه به زبان گفتاری سروده و به صورت شفاهی تقدیم نمود:

ای نور چشمان! ای شاه افغان! افسر انگلیس، با مکر و تلبیس غلامی‌نگس، بر شیشه سنگس انگریز بدکار، باشد ستماگار این قوم شیاد، کدن قرارداد ننگه ادا کو، جلو رها کو معاش انگریز، زهر و ذقوم اس خصلت انگریز، جو بوم شوم اس بگو به انگلیس، نداریم تشویش اگر بجنگی، با توپ و با فیل دفعش بداریم همچو ابا بیل نصرت نصیبس، فتحت قریبس این خاک‌جنگیس، نه از فرنگیس افغان به خونس، جنگس جنونس جوگه چنین اس، مارا آیین اس سوگند خوردیم، اگر ببردیم اسپت تبار س، خلق انتظار اس نام خدا گیر، دینت ادا گیر دستمادر بوس بزین کرنا و کوس وایلا به کین اس، مار لعین اس شمشیره بردار، بازم بیاد آر از توس یکی عزم، از ملتس رزم مردانت جنگی، چون باباسنگی من با تو هستم، آید ز دستم هستم من افغان، مثل نیاکان من عهد بندم، که تا ببندم چادر بفرقم، آبی بدوشم اگر نمردم، رو بر نگردم اگر بمیرم، کفن نگیرم

امان الله خان! چنگه کو اعلان باشد جو ابلیس، در خاک افغان زندگی تنگس، زنجیر ببران با ظلم بسیار، خورده هندوستان برید به بیداد، از خاک مایان محشر بیا کو! مثل اکبرخان اسارت آرد؛ برا به میدان تذویر انگریز بهماست نمایان با طیارهایت، ماره ترسان آوردی تو، سی توپ به فیلان ماهم که داریم، سی پاره قرآن به حکم یزدان، میشن گریزان اسکندر اینجا، گشته هراسان کند کیوترش، شکار بازان این حکم دینس، نیستیم پروگردان یا که بمردیم، نیستیم پشیمان دل بیقرار اس، ای نور چشمان با تعظیم شو تیر از زیر قرآن به دشمن بوس، درس ده نمایان در آستین اس، برآرش دندان عزم ایوبخان، رزم محمدجان منکر شو از بزم، برا به میدان با نام و تنگی، شمشیر بتابان آبی رسانم ز بهر غازیان روم به سنگر، به مثل مردان زخم غازیان در روی میدان جرعه رسانم ز بهر غازیان تا که برانم خیل انگریزان گورم نمایید، همراهی شهیدان



حبیب الله در ۱۹۰۱ جانشین پدر شد او را معلم دختران خانواده‌ی شاهی مقرر کرد. شعرا و هنرمندانی که به دور شهزاده نصرالله که اکنون نایب السلطنه بود، گرد آمده و نخستین انجمن ادبی کشور را تشکیل دادند، نیز به بی‌بی سنگی احترام ویژه‌ای قایل بوده با وی رابطه‌ی علمی و ادبی داشتند. که این امر در تمام منابعی که از بی‌بی سنگی یاد کرده‌اند، تأیید گردیده است، زیرا قول ماگه رحمانی مؤلف پرده‌نشینان سخنگوی را نقل کرده نوشته‌اند: «بی‌بی سنگی یا بی‌بی سیده با شعرا و ادبای عصر خود ارتباط و مجالست داشت» که این جمله در کتاب مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی از آغاز تا مشروطه تألیف محمد حسن رجبی به صورت نادرست نقل شده، بی‌بی سنگی و بی‌بی سیده را دو نفر جداگانه ساخته است که با هم مجالست داشته‌اند؛ زیرا مؤلف گرامی آن کتاب یا را با نقل کرده و با از قلم انداخته و در نتیجه جمله چنین شده که بی‌بی سنگی با بی‌بی سیده و شعرا... بی‌بی سنگی که در سال ۱۲۴۳ خورشیدی



سروده‌ی بی‌بی سنگی به خط خودش
و خط اعلیحضرت امان‌الله غازی

(۱۸۶۴ م) در شهر کابل دیده به جهان گشوده، پدرش سنگی محمد معروف به سنگی بابای غازی از سادات جلیل‌القدر کتر، عالم متبحر دینی و یکی از سرکردگان مجاهدین ملی در جنگ‌های اول و دوم بر ضد استعمارگران انگلیس بود. مادرش سیده انا

معنی آنجا را **کوته‌ی سنگی** نامیدند. با آنکه در عهد امان‌الله خان این سلول را ویران کردند، و در دوران نامگذاری‌های پشتوتولنه‌یی نام آن منطقه را نیز تبدیل نموده میرویس میدانش نامیدند؛ ولی تا به امروز آن ناحیه را بدون اینکه وجه تسمیه اش را بدانیم **کوته‌ی سنگی** می‌خوانیم.

این گفته مقرون به حقیقت می‌نماید؛ زیرا در تسمیه‌ی مناطق کوچک قدیم که امروز به ساحات بزرگ رهايشی، قرأ و قصبات مبدل گردیده اند، بیشتر اسامی قلعه‌هایی را می‌بینیم که سابق در آن محل ها وجود داشته اند؛ مانند قلعه فتوح، قلعه‌ی فتح الله، قلعه‌ی واحد، قلعه‌ی شکرالله خان، قلعه‌ی موسی، قلعه مرادبیگ، قلعه‌ی باقرخان (منطقه‌ی سینما پامیر) قلعه‌ی قاضی، قلعه کلوخک (که امروز در ساحه دانشگاه کابل قرار داشته وزارت تحصیلات عالی و مکتب تخینک عالی در محل آن ساخته شده است) قلعه‌ی شهاده، قلعه‌ی حشمت خان و امثال اینها؛ ولی این یک استثناست که منطقه‌ی به نام یک اتاق یاد گردد، چون هم آن کوته استثنایی بود و هم زندانی اش. **کوته‌ی اشرو** که در عین ساحه موقعیت دارد؛ شاید نیز چنین داستانی داشته باشد.

بهر حال چون شوهر بی‌بی سنگی منشی دربار امیر بود، با رویدار ساختن بزرگان و متنفذین امیر را وادار به عفو او ساخته، یکی دو ماه بعد فرمان صادر گردید که بی‌بی سنگی به علت سیادتش و رعایت خاطر منشی دربار از زندان آزاد گردیده دیگر شعری نسراید، ولی پسران امیر شهزاده حبیب‌الله ولبعهد و شهزاده نصرالله سردار مدافع (وزیر دفاع) که هر دو در دوران تبعید پدر شان در شهر سمرقند به دنیا آمده و در آنجا پرورش یافته بودند محیط ادبی آن دیار این دو را ادب دوست و هنرپرور بار آورده بود، ازینرو از بی‌بی سنگی نیز مانند سایر سخنوران حمایت می‌کردند. بعد از آن که شهزاده

از این تصنیف که به شدت مورد علاقه‌ی امان الله غازی اهل مجلس واقع گردیده در چشمان بسیاری از حاضرین اشک جاری ساخت؛ معلوم می‌گردد که بی‌بی سنگی با جنبش جوانان افغان و حلقه‌ی مترقی و آزادخواه دربار در رابطه بوده و با آنها همفکری داشته است، چي او که از زنان دارای تفکر سیاسی و مترقی بود، در تاریخ معاصر افغانستان اولین زنیست که در عهد امیر عبدالرحمان مدتی زندان سیاسی را دیده است. ازینرو جوانان مشروطه خواه به وی احترام عمیقی داشته، سخت عزیزش می‌داشتند و از طرف دیگر از موقوف او به عنوان یکی از معلمین دوشیزگان دربار برای پخش اندیشه‌های ترقیخواهانه و استقلال طلبانه در بین دختران جوان سود می‌جستند.

گفته می‌شود که بی‌بی سنگی به علت سرایش شعری که در آن تشدد دربار امیر عبدالرحمن را در سرکوبی مردم به انتقاد گرفته بود، روانه‌ی زندان سیاسی شد. چون او زنی بود دانشمند و تحصیل کرده، امیر می‌ترسید تا افکار او در بیداری زنان زندانی مؤثر افتاده اسباب درد سر دیگری را برای دولت او فراهم آورد؛ ازینرو دستور داد تا سلول تجربدی‌ای برای او در یکی از نقاط دور افتاده کابل بنا کنند. و کوتوال (رییس پولیس) کابل میرزا محمد حسین (پدر استاد خلیلی) که مسؤول دستگاه بگیر و ببند و بکش امیر بود؛ نقطه‌ای را در دشتی که در میان قلعه‌ی واحد؛ قلعه‌ی نیاز بیگ، قلعه‌ی جواد و قلعه‌ی کلوخک چاردهی کابل واقع بود، برگزید و در ظرف سه روز سلولی از سنگ با بهره‌دارخانه‌ی برای آن اعمار کرده، بی‌بی سنگی را به آنجا انتقال دادند و به قول آقای فرید عظیمی که رابطه‌ی خانوادگی با بی‌بی سنگی دارد، در دفتر کوتوالی، این سلول به نام **کوته بی بی سنگی** ثبت گردید که به مرور زمان منطقه به همین نام معروف گردیده ولی بخاطر رعایت اختصار مردم لفظ بی‌بی را از آن حذف نموده و به دو

نوشته‌ی ماگه رحمانی را تکرار کرده است در حالیکه در آن برهه‌ی زمانی هر دو می‌توانستند به آثار بیشتری از این شیرزن دست یابند. آنچه در زنان سخنور تألیف علی اکبر مشیر سلیمی (تهران: موسسه‌ی مطبوعاتی علمی، ج ۱، ۱۳۳۷، ص ۶۴)، مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی محمدحسن رجیبی (تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۴، صص ۳۵ و ۳۶)، دایرةالمعارف آریانا (کابل، ج ۲، ص ۶۰۴) و دانشنامه‌ی زبان و ادب فارسی، (ج ۳، ص ۷۲۴)، جریده‌ی گهیخ (شماره ۴۵ سال ۱۳۴۹) و روزنامه‌ی انیس (شماره مورخه‌ی ۱۲ حمل ۱۳۸۰) در باره بی‌بی‌سنگی درج گردیده است؛ همه تکرار همان گفته‌ی های خانم رحمانی بوده مطلب جدیدی ندارند، صرف جریده گهیخ یک سروده‌ی نشر نشده‌ی او را به چاپ رسانده و جریده نگاه نیز در شماره‌ی مورخ ۳۱ اسد ۱۳۶۹ خویش سرود زبان گفتاری او را به گونه‌ی متفاوتی به نشر سپرده است. جناب عبدالرب سنگی زاده نواسه‌ی بی‌بی‌سنگی که در روزگار کودکی نگارنده در گذر فرانشانه‌ی درخت شنگ کابل اهل محل مان بود و یگانه پسرش احسان‌الله ما در یک مسجد درس می خواند، تنها کسیست که برخی از آثار بی‌بی‌سنگی را در اختیار دارد. در سفر اخیر به کابل با ایشان که تازه به حیث مدیر عمومی محاسبه‌ی وزارت بازسازی مقرر شده بود ملاقات‌هایی داشتم و اغلب معلومات این مقاله را نیز از ایشان شنیده و به منابع متعدد در باره‌ی این شیر زن راه یافتیم. آقای سنگی زاده وعده دادند تا آثار بیشتر مادرکلان خویش را در اختیار این قلم قرار دهند اما بنا بر سفر غیر مترقبه‌ی حج ایشان که مصادف با برگشت نگارنده به کانادا بود موفق به این کار نشدیم. و به چند نمونه‌ی سخنان او که دست یافتیم به علت زولانه بودن محدودیت صفحات آشیان به دست و پای نگارنده از درج آنها در این نگاشته عاجز ماندیم. در اینجا صرف به آخرین

بی‌بی‌سنگی در آغاز سخنوری تخلص شور را برگزید اما مدتی بعد آن را به **پپخود** تبدیل کرد مثلیکه این یکی نیز زیاد مورد علاقه اش قرار نگرفت و تخلص **سیفی کابلی** را برگزید و بالاخره متخلص به **سنگی** گشت که تداعی کننده‌ی نام نامی پدرش سنگی محمد غازی بود و در بین مردم و حلقات دربار به لقب بی‌بی سنگی مسما گردید. او بعد از رهایی از زندان به تصوف گراییده مستغرق امور عرفانی شد، ازینرو گوشه انزوا گزید و به حفظ کلام الهی پرداخت و به کار تدریس همت گماشت. شعرهای نیمه‌ی دوم زندگی اش بیشتر رنگ عرفانی و دینی دارد که با تأسف عمده‌ترین بخش سروده هایش امروز در دست نیست و تعدادی که گویا در اختیار نواسه اش جناب عبدالرب سنگی زاده قرار دارد اقبال طبع نیافته است.

مقارن عهد امیر عبدالرحمن بی بی سنگی با حافظ منشی حیدر علی بیگ احراری که یکتن از میرزایان و منشی‌های نامور عصر و یکی از بزرگترین خوشنویسان و خطاطان آن روزگار بود، ازدواج نمود. چون منشی احراری خود اهل فرهنگ و هنر بود نه تنها که مانع شاعری بی‌بی سنگی نشد بلکه به تشویق و رهنمایی بیشتر او نیز پرداخت تا آثار بهتر و افزونتری بیافریند.

در مورد گردآوری آثار بی‌بی سنگی کاری صورت نگرفته؛ نخستین کسی که برای بار اول در مجله‌ی **آریانا** و سپس در **پرده نشینان سفتگوی** به معرفی او پرداخت و نمونه‌ی اشعارش را ثبت نموده، **ماگه** **همانیست** که آثار او را از بین رفته وانمود کرده است؛ در حالیکه بی‌بی سنگی در سال ۱۳۱۶ خورشیدی در کابل دیده از جهان فرو بسته و پژوهش خانم رحمانی که فعلا در جزیره‌ی مدگاسکر افریقا زندگی می‌کند؛ صرف پنج، شش سال بعد از آن صورت گرفته است. عبدالرؤف بینوا در کتاب **پشتنی میرمنی** که در ۱۳۲۴ به چاپ رسیده همان

از خانواده‌ی سیدعباس بخاری که از اولاده‌ی حضرت سیدعلی ترمذی است که به سبب بر عهده گرفتن ارشاد مردم در شرق افغانستان به پیر بابای بونیر و پسر بابای کتر معروف است و تقریباً " همه سادات کتر از نسل وی میباشند.

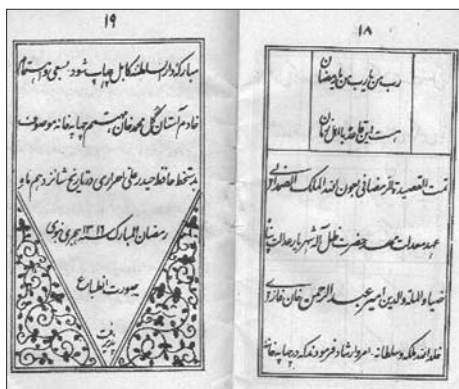
بی‌بی سنگی اساسات تعلیمات متداول روزگار را ابتدا از مادر فاضله و علمای خانواده اش فرا گرفت؛ چون استعداد آموزش او را عالی یافتند، یکتن از آموزگاران دانشمند کابل به نام آخند غلام رسول را برای تربیت و آموزش های عالیتر وی گماردند. او تعلیم در علوم عربیه، فقه، صرف و نحو و ادبیات را در اسرع وقت نزد این استاد به پایان رساند و کتاب‌های درسی ادبیات درسی چون پنج‌گنج یا پنج‌کتاب (کریمای سعدی، نام‌حق سعدی، پندنامه‌ی عطار، محمودنامه و فقه حنفی و تنظیم آن از شیخ عطار که در چهل سال اخیر رساله‌ی قاضی قطب را جاگزین آن کرده اند)، بوستان و گلستان سعدی، دیوان حافظ و نصاب الصببان ابونصر فراهی را نه تنها که با کان و کیف ادبی آنها آموخت، بلکه همه را از بر کرد و خود نیز در عنفوان جوانی به سرایش شعر پرداخت و به سبب طبع روانی که داشت؛ «حاضر جواب، بدیهه سرا و ارتجالی گوی»^۲ شد؛ چون دوره‌ی نخست زندگانی او مصادف با دوران شدیدترین بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور بود که مدت بیشتر از نیم قرن ادامه داشت؛ مخصوصاً " چهل سال بین دو تجاوز استعمارگران انگلیس که سالهای برادرکشی و کشمکش عنعنوی قدرت بین برادران محمدزایی بود، انتقاد از نابسامانی‌ها را وظیفه‌ی هر شاعر باوجدان ساخته بود و این امر بی‌بی‌سنگی را هجوگوی بار آورد که هجویاتش در روزگار او سخت معروف بود^۳ و نمونه‌ی برجسته‌ی آن نیز همان سروده اش می باشد که چند ماهی روانه‌ی گوته **سلنگی** اش ساخت.

یکی دو نمونه از آفریده‌های بی‌بی سنگی که در تذکره‌ها ذکر یافته‌اند، اشعار زیاد قوی او نبوده و از طرف دیگر چنان مغلوط و تحریف شده ارائه شده اند که او را شاعر درجه دوم و یا سوم در نظرها جلوه می‌دهند، در حالیکه آثار شاعرهای کشور درین برهه‌ی زمانی از قوت خوبی برخوردار بوده است؛ چنانچه اشعار آمنة فدوی، مستوره‌غوری یا بی بی سفید پوش و بی بی حلیمه که از جمله‌ی معاصرین نامور بی بی سنگی اند، از قوت ادبی لازم برخوردار بوده با آثار سخنوران مرد معاصر شان از هر جهتی برابری کرده می‌توانند. به عنوان نمونه یگانه غزل خانقاهی بی‌بی سنگی که در پرده نشینان سفتگوی درج گردیده و به نقل از آن در بسیاری از تذکره‌ها و کتب ادبی دیگر یاد شده است ایات نخستین را نداشته و کلمات آن نیز در بسیار از موارد دارای تغییرات فاحشی اند. متن اصلی این سروده که در اختیار سنگی زاده قرار دارد چنین است:

در فراق افتد چو جسم خاکیم از جان من
مرغ روحم پر گشاید جانب یزدان من
زود گردد واصل حق، اصل کل، نور سما
جسم بر گردد به اصلش سوی خاکستان من
چون نکیر و منکر آید پرسد احوال مرا
یا محمد گفته و گویا شود لسان من
چون بغل گیرد مرا قبر ای خدایم دست گیر
تا چو مادر آن زمین مشفق شود بر جان من
روز محشر چون سر از بین لحد بالا کنم
یا محمد گویم و روشن شود چشمان من
نامه‌ی اعمال ما را گر به دست چپ دهند
یا ییمبر! بشنوی تو ناله و افغان من
چند مصرع وصف تو گفت دخترت یا مجتبی
این کنیزت را بخش ای سرور و سلطان من
لله! مسکین را چو خاک پای گل‌بانتد شمار
تا محمد گویم و روشن شود ایمان من
پایان

تاج طلایی و یک دربند حویلی در گذر قرتا (=کرد) های چنداول به او ببخشد و علاوه بر آن روابط بسیار نزدیکی با او داشته باشد. از ایاتی به خط زیبای مریم سنگی که در اینجا به عنوان نمونه‌ی دستنویس او می‌آوریم، معلوم می‌شود او حتی با شاه چناق نیز می‌شکستانده و در این امر شاه را نیز برده است. چنین می‌نماید که شاه نخستین شماره‌ی مجله‌ی معرف معارف را با امضای خود به بی بی سنگی اهدا نموده است و چون او حالی میشود که شاه چناق شکستاندن خود را به خاطر ندارد. لذا ارتجالاً "دو بیتی در صفحه‌ی داخلی پشتی دوم کتاب نوشته آن را به شاه واپس می‌دهد و چون امان‌الله خان بدون ذکر «مرا یاد است» آن را می‌پذیرد، بازنده می‌گردد.

طوریکه جناب سنگی زاده می‌گفت بی‌بی سنگی در ۱۳۱۶ ش به عمر ۷۳ سالگی چشم از جهان پوشید و در شهدای صالحین به خاک سپرده



نمونه‌ی بی خط حافظ حیدر علی احراری
شوهر بی بی سنگی

شد ولی وزارت دربار افغانستان تا سال ۱۳۲۲ فرمان امانی را که دربار شاهی را متکفل معیشت بی‌بی سنگی و اولاده اش اعلام کرده بود، رعایت می‌کرد.

سروده‌ی بی‌بی سنگی که در بستر مریضی و در آخرین روزهای زندگانی سروده است، بسنده می‌کنیم:

هست و بود عالم امکان ز آنی بیش نیست
بر همین تقدیر بر رنگ حباب افتاده‌ام
این حیات بی ثباتم نیست جز نقش ممت
گر چی بیدارم ولی هم‌رنگ خواب افتاده‌ام
نقش دیوارم ببین از وضع و حال من میرس
حرف سیمایم بخوان همچون کتاب افتاده‌ام
بر فراز زندگی با عقل گلپر می‌زدم
در نشیب زندگی اکنون چو آب افتاده‌ام
نوحه بر لب خواهم رفت از دیار زندگی
کز فراق دوستان در پیچ و تاب افتاده‌ام
زرد شد صبح حیات و نگهت طبعم نماند
از گلستان ادب همچون گلاب افتاده‌ام
پاره سنگی بودم اندر کاخ عرفان وطن
زاده‌ی فقر و سیادت انتساب افتاده‌ام

حسرت و اندوه ندارم از پی دنیای دون
مضطرب ز اندیشه‌ی یوم الحساب افتاده‌ام
بذل رحمت کن کریم سر نوشت من مبین
چون چراغ صبح پیش آفتاب افتاده‌ام
خواب می‌آید مرا بر بستر و بالین مرگ
عفو فرما از کرم، گر از جواب افتاده‌ام
رخنه‌ی دیگر مده یارب نصاب اهل علم
گر من سنگی مسکین از حساب افتاده‌ام

بی بی سنگی که به سبب سروده‌هایش فرودهای زندگی را دید، فرازهای آن را نیز به همین وسیله به تماشا نشست. محبوبیت او در بین مردم و حلقات درباری به وسیله همین آفریده‌هایش بود، چنانکه شاهان کشور از امیر حبیب‌الله به بعد همه‌ها و گرامی داشته‌اند. به قول سنگی زاده و استناد نوشته‌ی در جریده‌ی نگاه، سرود استقلال او باعث شد تا شاه امان‌الله غازی یک رأس اسب با یک حلقه